



بسم الله الرحمن الرحيم

## وظائف آموزشی والدین

### مقدمه

در ذیل اولین دلیل برای وظیفه تعلیمی و آموزشی خانواده جهاتی از بحث مطرح شد. در ذیل روایات تأدیبه بیان شد که اخبار، تأدیبه را در حدی از وجوب و در حدی از استحباب جزء وظائف خانواده قرار داده بود. بخشی از تأدیبه همان آگاهی بخشی و آموزش بود که بایستی به صورت مفصل درباره هر کدام از آن‌ها صحبت کنیم.

### جهت پنجم

بحث در این است که هل یشرط المباشرة فی تأدیبه و تعلیم ام لا؟ این از همان سؤالاتی است که خیلی پیچیدگی ندارد ولی بحثی است که ذیل هر یک از این ادله باید به آن توجه داشت. سؤال این است که این روایات و اخبار و احادیثی که در بینشان روایات صحیح نیز بود و در حدی وظیفه تعلیم و تأدیبه را بر دوش خانواده واجب و در حدی مستحب قرار می‌داد آیا مباشرةً باید انجام گیرد یا به توکیل و استیجار و تأجیر هم ممکن است؟

### مباشرة در افعال

اگر به کتاب وکالت در شرح لمعه مراجعه کنید آمده است که در کدام موارد توکیل درست است و در کدام موارد توکیل درست نیست. در آنجا گفته شده است که افعالی که امر به آن تعلق می‌گیرد بر دو قسم است: بعضی حالت مباشرت در آن شرط است و بعضی مباشرت در آن شرط نیست بلکه وکالت‌پذیر است و امکان تبعیض در آن وجود دارد. در آنجایی که قابل‌واگذاری نیست خیلی بحث شده است که آیا ملاک واضح و روشنی می‌توانیم داشته باشیم یا نه؟ به‌هرحال گفته می‌شود در مواردی واضح است که نمی‌شود واگذار کرد یعنی تکالیف شخصی که مباشرت در آن شرط است مثل نماز و روزه مگر در شرایط خاص در عبادات که قابلیت واگذاری دارد مثلاً بعد از فوت که دلیل خاص دارد اما اصل این است که نمی‌شود به دیگری واگذار کرد. اگر می‌گوید *أَوْفُوا بِالْعُقُودِ* این وفای را خودش باید انجام دهد. به‌هرحال گفته شده است که در بحث متعلق، تکلیف به افعال و اموری تعلق می‌گیرد که این امور و



افعال از نظر عقلانی دو قسم است: بعضی قابل واگذاری است و بعضی قابل واگذاری نیست. مواردی نیز در ابهام و اجمال و محل شک است که آن وقت باید طبق اصول در آنجا عمل کرد.

## وظیفه قابل واگذاری

در این بحث **أَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وُلِّيْتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ**<sup>۱</sup> و امثال این، وظیفه قابل واگذاری است و این جور نیست که مباشرت در آن شرط شده باشد مثل همان تعلیم. وقتی که می‌گویند یاد بده یا ادب کن در برداشت و تلقی عقلانی از این افعال هیچ خصوصیتی وجود ندارد که بگوییم مولی روی مباشرت تأکید دارد. یک عنایتی حس کند که مولی روی مباشرت تأکید دارد مثلاً در عبادات که فلسفه‌ای دارد که تا القا می‌شود ذهن همه می‌رود به سمت اینکه نمی‌شود نماز را دیگری بخواند و باید خودت بخوانی ولی در بیشتر موارد هدف این است که مأمور به محقق شود. مناسبات حکم و موضوع و ارتکازات عقلاً و مجموعه عوامل و علل محیطی کمک می‌کند بر اینکه عرف در مقام فهم این خطاب و تحلیل را خطاب مباشر می‌خواند یا خیر؟ خیلی جاها واضح است که مباشرت شرط است و یکجایهای واضحی است که مباشرت شرط نیست. ممکن است یکجایهایی جای تردید باشد که باید طبق اصول عمل کرد. این یک قاعده کلی است که بیشتر به تفاهم و مناسبات و موضوع فهم عرف در شرطیت مباشرت یا عدم اشتراط مباشرت برمی‌گردد. البته تلاش‌هایی در باب وکالت و جاهای مختلف شده است برای اینکه مثلاً ملاک‌هایی برای این به دست بیاورند مثلاً گاهی می‌گفتند در عبادت اصل مباشرت است و یا در غیر عبادات مثلاً واجبات عینی و کفائی همچنین وضعی دارد.

## عدم شرط مباشرت

آنچه مسلم است ارتکازات ما نمی‌گویند که در انجام وظیفه پدر و مادر و خانواده که تأدیب است و مواردی که در این حدیث است مباشرت شرط باشد. ظاهر این است که مطلوب این است که غرض حاصل شود و برای حصول غرض شارع شما را وظیفه‌مند کرده است اما اینکه این وظیفه را چگونه انجام دهی یعنی خودت انجام دهی یا استاد

<sup>۱</sup>. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص: ۱۷۵



بگیری و او را به مدرسه بفرستی فرقی نمی‌کند؛ بنابراین در پاسخ به اینکه آیا مباشرت شرط است یا اینکه مباشرت شرط نیست و قابل‌واگذاری است، ظاهر این است که اینجا از همان مواردی و مصادیقی است که در عمل به امر مباشرت شرط نیست و این وظیفه را به شکل دیگری هم می‌توان انجام داد. ممکن است جایی قرینه بر مباشرت باشد ولی واجبات که نماز را بیاموزد و آگاهی‌های اولیه دینی و اخلاقی را یاد بدهد، تقریباً از همه برمی‌آید و لذا آن را نمی‌شود قرینه گرفت ولی در آن دایره اوسع می‌گفتیم هرچه او را بیشتر بیاموزد و علم و آگاهی دهد، مستحب است مثل انفاقات مستحب در آن دایره. البته چون بعید است که یک نفر همه مستحبات را بتواند عمل کند، خود قرینه می‌شود که قابل‌واگذاری است؛ بنابراین در پاسخ به این سؤال که آنجایی که واجب است و یا محدوده‌ای که مستحب است، در این تعلیم یا تأدیب آیا به مباشرت اقدام کند یا به توکیل و به واسطه؛ حق این است که هیچ نکته‌ای که مانع باشد از اینکه بشود آن را عام و مطلق گرفت وجود ندارد و لذا این تأدیب که پدر و مادر و خانواده انجام دهند را می‌توانند واگذار به دیگری کنند.

### فهم عرف

بعضی روایات طبق قاعده فقهی است و در بعضی روایات ممکن است کسی این جور بگوید که تعبیری دارد که از آن خصوصیتی به دست می‌آید و آن این است که الذمه نفسک. بله در بعضی از روایات که دارد ادبه بادبک که این مطلق است و بنفسک و بالواسطه را می‌گیرد و اطلاقش بر هر دو صدق می‌کند. در مواردی واضح است که قابل‌واگذاری نیست مثل اکل که نمی‌شود به دیگری واگذار کرد؛ در عبادات هم همین جور است و معلوم است که مباشرت در آن شرط است ولی وقتی که می‌گوید اشتر کذا یعنی بخر، لازم نیست که خودت مستقیم بخری و می‌شود به دیگری واگذار کرد. این تابع فهم عرض است که در بعضی از مواد و افعال مباشرت را شرط می‌داند و در بعضی خیر مثل صلّ که از نوع اول است و انفق که می‌شود به دیگری واگذار کرد. در بعضی جاها شک دارد که طبق شک عمل می‌کند. ظاهر این است که ادب از همان قسم دوم فقهی اعم است.

### سیره متشرعه

ممکن است شبهه‌ای وارد شود که در بعضی روایات مثل رساله حقوق مثلاً این طور است که «أَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وُئِيَتْهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ» و دلالتش علی رب. اینجا تعبیر جالب این است که وُئِيَتْهُ یعنی به تو این ولایت و حق را دادم



که تأدیب کنی لذا این ولایت را می‌شود مستقیم اعمال کرد یا با واسطه پس مطلق است. ادبّه نیز در روایات همین‌طور است اما در بعضی روایات تعبیر الزمه نفسک دارد که در روایت معتبر دوم باب ۸۲ از ابواب احکام اولاد بود. لذا قاعدتاً در این‌ها دو احتمال وجود دارد: یکی اینکه بگوییم این قید الزامات و ملازم کردن در واقع قید احترازی و عنایت به او است و یا باید مستقیم کنار خودش باشد یا اینکه نه این قید را باید در واقع قید غالبی بگیریم یا احياناً قید ترجیحی. اینجا اصل در این است ولو اینکه وقتی امر شد و خطاب آمد، قید خودش مولویت و اصالت دارد و مورد توجه و تأکید است اما در اینجا قرائنی وجود دارد که لازم نیست که این قید را قید غالبی و ترجیحی کند بلکه قید الزامی است و قرینه‌اش هم سیره متشرعه و وضع خارجی است. پس یقین داریم که در زمان خود ائمه طاهرین هم این‌جوری نبوده که افراد مقید باشند خود نماز را یاد بدهند گرچه حداقل آداب دینی جزء وظایف بوده است اما اینکه خودش باید یاد دهد قاعدتاً این‌طور نبوده است و لذا در بعضی جاها می‌گوید به مدرسه فرستاد و استادی گرفت که نماز را به او یاد بدهد. اگر ما بودیم و این تعبیر الزمه نفسک به تنهایی می‌گفتیم از آن وجوب استفاده شده است و از آن مباشرت به دست می‌آید اما از این الزام به مباشرت به خاطر قرائن حالیه‌ای و آن شرایطی که در زمان خود صدور روایت در سیره خود ائمه و اصحاب ایشان بوده است رفع ید می‌کنیم و لذا این قید یا قید غالبی یا قید ترجیحی است. بهتر این است که شخص نوعی همراهی و ملازمت با فرزندش داشته باشد که البته آثار و برکات زیادی دارد ولی اینکه قید الزامی باشد و شرط حتی در آن محدوده واجب به نظر می‌آید این ارتکازات و سیره مانع از ظهور در الزام و وجوب می‌شود.

### نتیجه

از این جهت است که ما در پاسخ به اینکه هل یشرط مباشرة أم لا می‌گوییم که مباشرت شرط نیست برای اینکه فعل و ماده‌ای که امر روی آن آمده است که تأدیب باشد از قبیل صلّ نیست که در ارتکازات عقلاً مباشرت در آن شرط است بلکه از قبیل همان انفاق و خیلی از تکالیفی است که مباشرت در آن شرط نیست و قابل واگذاری است. از این جهت اگر کسی هم به این‌ها بخواهد تمسک حداکثری استنباطی از آن جهت استفاده می‌شود و بیشتر از این قابل استفاده نیست.



### قید ترجیحی

در بعضی روایات آمده است الی الکتاب و در زندگی ائمه هم آمده است که گاهی فرزندشان را خود تعلیم می‌کردند. در روایات باب ۸۳ داریم ثم ادبه فی الکتاب ست سنین. حال غیرازاینکه در سیره است اصلاً متعارف این بوده که بخشی از این تعالیم را واگذار می‌کردند و شواهد تاریخی هم زیاد است. در این زمینه علاوه بر روایات باب ۸۳ که می‌گوید که ادبه فی الکتاب که یعنی مکتب‌خانه آن روایات هم قرینه بر خودش می‌شود که در هفت سال دوم که در آنجا دارد ذمه قید ترجیحی است نه قید الزامی و لذا آنجا دارد که ادبه فی الکتاب لذا شاهد لفظی هم داریم؛ بله البته گفتیم یک حداقل الزامی داریم لذا او این کار را وظیفه دارد که به نتیجه برساند حال خود یا با واگذاری و ایكال و استیجار و توکیل.

### وظیفه خانواده در نظام اجتماعی

این از آن بحث‌های مهمی است که در بحث‌های آموزش دولتی در موردش بحث می‌کنیم که اسلام خانواده را در قبال این مسائل تعلیمی و تأدیبی موظف کرده است البته در حد یک الزام و یک حد استحباب و این وظیفه اولاً بر دوش خانواده است و لذا می‌شود گفت تا حدی یعنی این حرف آخر هم نیست ولی می‌شود گفت خیلی از این بحث‌ها امروزه در نظام آموزشی غرب مقالات فراوانی وجود دارد. در نظام سوسیالیستی می‌گوید این وظیفه بر دوش دولت است و دولت باید این کار را کند و خانواده اصلاً اینجا وظیفه ندارد اما نظام خیلی آزاد می‌گوید این وظیفه خانواده است و ربطی به دولت ندارد. ما البته دولت را اینجا وظیفه‌مند می‌دانیم ولی پایه این وظیفه بر دوش خانواده است در محدوده‌ای که البته واجب است و محدوده مستحبش خیلی وسیع است. البته دولت هم با شکل دیگری می‌تواند نقش ایفا کند و لذا این بحث خیلی پیامد دارد و می‌شود از لحاظ بازتاب در نظام اجتماعی و آموزشی و فرهنگی خیلی مؤثر باشد.

### چگونگی تربیت

گاهی این وظیفه را باید مستقیم انجام دهد و یک وقت به کسی بسپارد و یک وقتی که کسی نیست باید برود مدرسه تأسیس کند تا مؤسسات غیرانتفاعی شکل بگیرد. هرچه که مقدمه انجام این تکلیف بود می‌شود واجب عقلی. گاهی مقدمه این است که برود مؤسساتی راه بیندازد. در دنیای جدید و نظام پیچیده امروز نمی‌شود که حتی الزامات



را به فرزندان خودش یاد دهد چه برسد به استحقاقیات و لذا ممکن است که دولت این کار را نکند یا انجام ندهد آن وقت مقدمه‌اش این است که شما بروید مدرسه تأسیس کنید یعنی می‌شود مقدمه واجب. در این شرایطی که شما امروز دارید این‌ها بازتاب‌های این حکم است که تأثیر می‌گذارد و لذا یادداشت‌هایی اینجاست و وقتی به بحث‌های دولت برسیم که تعلیم و تربیت در نسل نو بر عهده کیست بررسی می‌شود. نظریه دولت‌محور و خانواده و نظریه وظیفه مشترک، سه نظریه است که در آثار تربیت هم آمده است و ما البته وظیفه مشترک را قائلیم. به لحاظ نگاه فقهی می‌گوییم که تعبیرهای مختلفی وجود دارد و خانواده رکن محور است یعنی عین اینکه حدی از نفقه واجب است و یک حدش مستحب عین همان در تأدیب، یک قدرش واجب است و یک قدرش مستحب است.

## جهت ششم

هل الوجوب و الاستحباب کل فی دائرة و نطاق کفایی أو عینی؟ این بحثی اختصاص به این دلیل ندارد و بحثی کلی است که ما در اینجا ذکر می‌کنیم. بحث دیگری که در اینجا مطرح است این است که این تکلیف کفایی است یا عینی؟ عینی است چون اینجا خطابش خانواده و پدر و مادر است و اگر خطاب متوجه آن‌ها باشد عینی است یعنی شما باید این کار را انجام دهید و این وظیفه شماست.

## عینی و کفایی

اما نکته مهم این است که چون خطاب خاص است، واجب، عینی می‌شود و مثل خطاب‌های عام نیست که بگوید دفتنوا موتاکم. در مورد خانواده امر، یک امر عینی است و خانواده باید قیام به این امر کند چون خطاب متوجه خانواده است اما نکته‌ای اینجا وجود دارد لکن برای توضیح این نکته باید مقدمه‌ای را ذکر کرد و آن مقدمه این است که ما در تکالیف واجب و مستحب، کفایی و عینی داریم یعنی برخی واجبات و مستحبات عینی است و بعضی از واجبات و مستحبات کفایی. زکات و خمس با شرایطش عینی و دفن و کفن کفایی است و یا انفاقات مستحب عینی است. هرکس برای خودش تکلیف مستقلی دارد و هرکس عمل کند، دیگری هم باید سر جای خود عمل کند. بحث کردیم که چرا اصل در خطابات عینیت است یعنی اطلاق خطاب عینی است. وقتی می‌گوید صل یا انفق اطلاقش یعنی عینیت. کجا حمل بر کفایت می‌شود؟ آنجایی که در خود دلیل دو شاهد یعنی دو قرینه داریم برای اینکه واجب یا مستحب کفایی است. ۱- در خود دلیل بگوید یکی اگر قیام کرد کافی است. ۲- یکی اینکه خود دلیل چیزی



نگفته ولی موضوعی که امر به آن تعلق گرفته است یکبار بیشتر نمی‌تواند در عالم محقق شود مثلاً گفته این میت را دفن کنید که این میت یکبار بیشتر دفن نمی‌شود. دفنوا خطاب به همه است و ظاهر امر هم عینیت است ولی همین‌که یکبار دفن شد مصداقی برای امتثال برای دیگران نیست و این قرینه عقلی است بر اینکه این امر می‌شود واجب یا مستحب کفایی؛ بنابراین اصل در اوامر چه واجبات چه مستحبات عینیت است الا اینکه مورد قابل تکرار نباشد. موردی که قابل تکرار نیست آن وقت می‌گوید دفنوا یعنی یکی از شما منتهی به نحو مردد لکن یکی که قیام کرد از دیگری ساقط می‌شود و این قرینه عقلی است بر اینکه مأمور به را حمل بر کفایی کنیم. پس اصل عینیت است الا اذا لم یمكن تکرار و این مکانیزم عقلی است و عقل می‌گوید یکی کافی است منتهی چون همه را مورد خطاب داده است اگر انجام نشد همه گناه می‌کنند.

### اقسام واجب عینی

نکته‌ای که وجود دارد این است که واجب عینی دو قسم است:

۱- آنجا خطاب متوجه شخص خاصی شده است یعنی مثلاً به پدر و مادر گفته تأدیب کنید گرچه این امر عینی است لکن اگر این کار از سوی دیگری انجام گرفت از خانواده ساقط می‌شود چون قابل تکرار نیست. همان نکته‌ای که ما گاهی خطاب مشترک را حمل بر کفایی می‌کردیم که گاهی در خطاب خاص فعلی که مورد امر قرار گرفته چیزی است که اگر دیگری انجام داد دیگر شما نمی‌توانید انجام دهید البته به این صورت نیست که جامعه و پدر و مادر و بقیه را به صورت کلی خطاب کند که تأدیب کنید که اگر خطاب این جور بود می‌گفتیم کفایی است لکن چون این تأدیب دو بار نمی‌شود خطاب کفایی است و خطاب کفایی اینجا مشترک نیست که با قرینه عقلی بگوییم کفایی است. خطاب ویژه‌ای است یعنی به پدر و مادر گفته که وظیفه شماست ولی این وظیفه را اگر دیگری رفع دیگر برای پدر و مادر مصداقی ندارد و لذا امور عینی هم گاهی با فعل دیگری عملی برای اقدام شخص باقی نمی‌ماند.

۲- گاهی این جور نیست و جایی باقی می‌ماند مثل انفاق مستحب که اگر او انفاق کرد آن وقت دیگری هم می‌تواند انفاق کند و این‌ها قابل جمع نیستند. در باب نفقه هم همین‌طور است. نفقه بچه واجب عینی بر پدر است و پدر باید نفقه بدهد. واجب کفایی نیست که بگوییم او یا دیگری ولی در عین حال اگر دیگری انجام داد ساقط می‌شود.



### جمع بندی

لذا در واجبات عینی درجایی که خطاب آمده و متوجه شخص خاص شده است بعضی از این عینیات این طور است که انجام دادن دیگری برای او تکلیف باقی نمی گذارد یعنی تکلیف از او ساقط می شود به خاطر اینکه مصداق ندارد و لذا در این نوع موارد گاهی خطاب عام است و کفایی. خطاب به همه می گوید دَقنوا هذا المیت که این می شود کفایی به معنای مشهورش لکن گاهی این جور نیست که خطاب بین همه مشترک باشد بلکه خطاب متوجه فرد است و بر آن واجب است که انجام دهد و اصلاً برای دیگران واجب نیست. فرض می گیریم که بر دیگران واجب نیست یا بر او مستحب است و برای دیگران نیست و طوری است که اگر دیگری انجام داد جایی برای تکلیف او باقی نمی ماند. عقل می فهمد این کار که واقع شد کسی نمی تواند کاری انجام دهد و کل وظائف خاص خانواده یا بخشی از آن این طور است. در حد انفاق واجب، نفقه واجب است. این طور است که وقتی بر او واجب است اصلاً بر دیگران واجب نیست ولی اگر کسی آمد و تبرعاً انجام داد خوب حالا اینکه نیازش تأمین است و دیگر بر او واجب نیست. این تأدیب و تعلیم واجبی که در اینجا می گوئیم و حتی مستحباتش همین طور است. بر خانواده واجب است و این وجوبش هم به آن معنای خطاب متوجه این هاست و یک خطاب مشترک کفایی نیست ولی چون عقل ما می فهمد که این مورد قابل تکرر نیست و اگر درجایی و توسط دولت یا فرد خیرری یا موسسه ای انجام شد، دیگر تکلیف او ساقط است. این درواقع وجوب عینی است ولی از آن وجوب های عینی است که یقسط بالفعل الغیر اذا اتی به مأموریه غیر هذا المامور یعنی می شود سالبه به انتفای موضوع و تکلیف ساقط نمی شود نه اینکه وجوب نیست بلکه وجوب موضوع ندارد و انتفایش به انتفای این موضوع است یعنی تکلیف مال این هاست ولی اگر دولت یا دیگری آمد و قیام به این وظیفه کرد، شانهاش از زیر بار مسئولیت خالی می شود ولی وظیفه دیگری نیست و لذا خانواده وظیفه اش این است که این کار را بالمباشره او بالتوکید او بالاستیجار مدیریت کند و اگر نیارود گناه کرده است ولی این مشروط به این است که دیگران نیاروده باشند ولی اگر دیگران آورده باشند او تکلیفی ندارد چون محقق شده است. تکلیف به عهده اوست تا وقتی که احراز نکرده باشد که آن حد عمل شده است ولی وقتی احراز کرد که عمل شده از او ساقط شده است.